

## مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

راضیه کارآمد\*

حسین میرزایی نیا

دانشیار گروه عربی دانشگاه اصفهان

### چکیده

در فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی و ادبی نزار قبانی شاعر عرب و احمد شاملو شاعر ایرانی، وجود اشتراک متعددی وجود دارد که این نوشتار به شیوه «ادبیات مقایسه‌ای» موضوع آزادی را در اشعار این دو شاعر بررسی می‌کند تا تفاوت و شباهت فکری آن دو در این موضوع به تصویرکشیده شود. مردم و حکام در کسب و حفظ آزادی سهیم هستند که این دو شاعر به این دو مورد توجه کرده و با استفاده از نماد و درهم آمیختن تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی، مفهوم موردنظر خود را ارائه کرده‌اند. شاملو، مردم آزادیخواه را ستوده است و فقر را نداشتن آزادی معرفی می‌کند. قبانی هم سعی می‌کند مردم سرزمهنهای عربی را به اصلاح کارها خود فرا بخواند و بیشتر، سران کشورهای عربی را مقصراً می‌داند ولی از فرد خاصی نام نمی‌برد و خطر یهود را هم متذکر می‌شود. احمد شاملو و نزار قبانی، استبداد را محکوم می‌کنند و مبارزه مسلح‌انه را یکی از راههای رسیدن به آزادی می‌دانند. هر دو از سکوت مردم در برابر ظلم، استبداد و بی‌عدالتی بیزارند و به همین دلیل، گاهی با سرزنش، گلایه، عتاب و تحقیر با مردم، سخن می‌گویند. صراحةً، شفافیت و سادگی اشعار قبانی و دیریابی شعر شاملو و بیان رمزآلود وی از جمله ویژگیهای این دو شاعر در ارائه مفهوم آزادی است.

**کلیدواژه‌ها:** شعر نزار قبانی، شعر احمد شاملو، مقایسه شعر ایران و عرب، شعر معاصر ایران و عرب.

## ۱. مقدمه

آزادی یکی از دلمشغولیهای آدمی در طول تاریخ بوده است. شاید بتوان گفت آزادی، بزرگترین دغدغه شاعران معاصر است. آنها برای اثبات و کسب آن کوشیده، و از نبود آن لب به اعتراضهای تند گشوده و بهای گزاف آن را نیز پرداخته‌اند؛ چرا که همه ناکامیها، بدبختیها و ویرانیها را ناشی از نبود آزادی دانسته‌اند. هر قوم بنا بر اقتضایات فکری و دینی خویش، دیدگاه خاصی را در این زمینه ارائه، و این مسئله، توجه بسیاری از شاعران و نویسندها را در تمام دوره‌ها به خود جلب کرده است؛ اما دیدگاه هر شاعری در این مسئله، با دیگران فرق دارد و شاید تنها نقطه مشترک اندیشه شاعران، این باشد که همگی این موضوع را ستوده و به آن عشق ورزیده‌اند.

در این مقاله کوشش شده است که برخی مشترکات در توصیف آزادی در شعر نزار قبانی و احمد شاملو بیان شود. انتخاب این دو شاعر بر اساس همانندیهایی است که در زندگی و آثار و روزگار هر دو وجود دارد. در شعر هر دو شاعر، تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی با هم درمی‌آمیزد و عشق با دغدغه‌های دیگر شاعر در نوعی از توازن قرار می‌گیرد. هردو، دو حادثه تأثیرگذار در زندگی سیاسی و اجتماعی خویش تجربه کرده‌اند؛ قبانی، شکست عربها از اسرائیل در حزیران ۱۹۶۷م. و شاملو کودتای مرداد ۱۳۳۲ه.ش. و در واقع هر دو استبداد و جنگ و... را لمس کرده‌اند. شاملو بیشترین مجموعه‌های چاپ شده‌اش به دوران حکومت پادشاهی و استبداد و اختناق مربوط است. هر دو در زندگی خانوادگی طلاق را تجربه کرده و پس از طلاق زنی دیگر را عاشقانه دوست داشته و از آن در شعر نام برده‌اند. شاملو سه بار ازدواج کرد و آخرین همسر او «آیدا» الهمابخش آثار تازه عاشقانه وی است و قبانی ابتدا با زنی دمشقی از «آل بیهم» ازدواج کرد و بعد از او جدا شد و با «بلقیس الراوی» ازدواج کرد که زنی عراقی و معلم بود و در حادثه بمیگذاری سفارت سوریه در سال ۱۹۸۱م. در بیروت کشته شد. نزار از «بلقیس» و شاملو از «آیدا» در آثار خود یاد کرده است. نزار، نام زنهای دیگری همچون «فاطمه» و... را در اشعار خود می‌آورد و شاملو هم از زنان دیگری همچون «رکسانا» و ... نام می‌برد. البته، نزار قبانی، «زن را آن‌گونه که هست وصف می‌کند؛ بی‌پرده و بی‌شرم» (محسنی نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۵۰) و عشق شاملو به زن،



واقعی، پاک، والا و فارغ از جسم و شهوانیت است. «زن در شعر دو شاعر به مثابه حقیقتی محض، تجلی گر بسیاری از آرمانها، اسطوره‌ها، مضمونها و معانی وسیعی چون زیبایی، عشق و نیمه ناتمام روح آدمی است که نه تنها روح شاعران را بلکه شعر آنان را نیز به کمال نزدیک می‌سازد» (علی‌پور و یزدان‌نژاد، ۱۳۹۲: ۲۲۴). به‌طورکلی «قبانی و شاملو، تعریفی جدید و قابل پذیرش از مفهوم زن و زنانگی به‌دست می‌دهند که برخاسته از فرهنگ و اندیشه ادبیان و شاعران متعدد و نوخواه در ارتباط با مقوله زن در دو ادبیات فارسی و عربی است» (محسنی‌نیا و یزدان‌نژاد، ۱۳۸۸: ۳۶۹). البته شاملو شاعری است که ابتدا بدون گرایش‌های رمانیک به عرصه شعر وارد می‌شود و در دوره‌ای از زندگی ادبی به عاشقانه‌پردازی روی می‌آورد؛ اما نزار از ابتدا به شاعر زن و شراب شهرت یافت و بعدها مسائل سیاسی و اجتماعی جهان عرب را به شعر خود راه داد و هم‌چنین، شاملو بر خلاف قبانی برای همسر و اعضای خانواده‌اش مریم نسروده است. این پژوهش به عاشقانه‌ها و توصیف زن در اشعار این دو شاعر نپرداخته است؛ بلکه این نوشتار به شیوه «ادبیات مقایسه‌ای» در مکتب امریکایی که حاصل تأثیر و تأثیر ادبی از آثار یکدیگر نیست بلکه حاصل اشتراک در موقعیت و شیوه تفکر است، مفهوم آزادی را در اشعار این دو شاعر بررسی می‌کند و در پی یافتن پاسخ این پرسش است:

- شباهت و میزان توانایی احمد شاملو و نزار قبانی در بیان و بازآفرینی مفهوم آزادی چگونه است؟

## ۲. پیشینه پژوهش

در مورد نزار قبانی و احمد شاملو کتابها و مقاله‌های بسیاری نوشته شده‌است. تحقیق پورنامداریان در کتاب «سفر در مه» به شرح و توضیح شعرهای شاملو می‌پردازد و احمد تاج‌الدین در کتاب «نزار قبانی و الشعر السياسي» اشعار سیاسی نزار قبانی را بیان می‌کند. محمدجواد مهدوی و ربابه یزدان‌نژاد در مقاله‌ای به اسم «نزار قبانی، تنها، «شاعر زن» نیست (بررسی اشعار سیاسی قبانی)»، بیان می‌کنند که نزار فقط شاعری نیست که در مورد زن می‌سراید بلکه شاعری سیاسی است. «مضامین تغزل اجتماعی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو» مقاله‌ای از سهیلا صلاحی مقدم و مرضیه اصغر نژاد فرید است

و «نگاهی تطبیقی به بوطیقای شعر در اندیشه احمد شاملو و نزار قبانی» از فرزاد بالو و سکینه مشتت‌پور است که رویکرد قبانی و شاملو در بحث وزن و قافیه شعر کلاسیک را مورد بررسی قرار می‌دهند و به مقایسه آن دو می‌پردازند. هم‌چنین زبان شاعرانه دو شاعر را بررسی می‌کنند. جواد غلامعلی‌زاده و ابراهیم میر در مقاله «بررسی تطبیقی مراثی نزار قبانی و احمد شاملو» مراثی احمد شاملو و نزار قبانی را با هم مقایسه می‌کنند و می‌نویسند آن دو با زبانی سهل و ممتنع – و البته زبان و اندیشه‌ای فلسفی‌تر در شاملو – مراثی فردی و اجتماعی سروده‌اند. از جمله مقاله‌هایی که به مقایسه این دو شاعر با شاعران دیگر پرداخته عبارت است از: «بررسی تطبیقی مضامین عاشقانه در آثار فریدون مشیری و نزار قبانی» از جواد دهقانیان و عایشه ملاحی و «وجه زنانه نمادها در شعر معاصر فارسی و عربی با نگاهی به شعر احمد شاملو و عبدالوهاب البیاتی» از شیوا متخد، کاووس حسن‌لی و حسین کیانی. درباره این دو شاعر، در کنار مقاله‌ها و کتابها، پایان‌نامه‌هایی هم نوشته‌شده است؛ از جمله این پایان‌نامه‌ها، پایان‌نامه «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر احمد شاملو و نزار قبانی» توسط دانشجو مریم خافی و به راهنمایی دکتر عبدالرحیم حقدادی و مشاوره دکتر زینب نوروزی است. این نوشتار برآن است که به صورت جزئی‌تر موضوع آزادی را در اشعار این دو شاعر مطرح کند.

### ۳. آزادی

آزادی از جمله مسائلی است که هر دو شاعر به آن پرداخته‌اند. برخی از انسانها و جوامع، آزادی را از طریق مبارزه طولانی و تحمل رنج و دشواری بسیار به‌دست می‌آورند و یا برای کسب و حفظ آزادی و مرز و بوم وطن خویش همواره در تلاشند. شاعران این‌گونه جوامع، همگام با مردم خویش با آثارشان در این مسئله نقش دارند که شاملو و قبانی از جمله آنها هستند. شاملو آزادی را در تحقیق عملی آن می‌یابد و به ماهیّت فرمانروایان نیز کار دارد و از آغاز، شعرش را برای رهایی و آزادی می‌سراید. او را دوبار به همین جرم به زندان برد و به بند کشیده‌اند: «من چون گل سرخی / قلبم را پرپر می‌کنم». او به انسان و زمانه و دوران می‌پردازد: «او شعر می‌نویسد / یعنی / او

## مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

دردهای شهر و دیارش را / فریاد می‌کند» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۷ء.ش: ۴۹۲) و همچنین، شاعر این‌گونه در این عبارات، از نبود آزادی شکوه می‌کند و می‌گوید:

تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم و / آن نگفته‌یم / که به کار آید، / چرا که تنها یک سخن / یک سخن در میانه نبود: - آزادی! / ما نگفته‌یم / تو تصویرش کن! (شاملو، ۱۳۸۲: ۷۴۶-۷۴۷).

وی، کسی را که مدافع آزادی است می‌ستاید و در جا و عصری که با آزادی مبارزه می‌شود، کسی را که فریاد اعتراض و دادخواهی سرمی‌دهد، حماسه عصر می‌نمد:

خطیب / تو می‌باید خامشی بگزینی / به جز دروغت اگر پیامی / نمی‌تواند بود / اما اگرت مجال آن هست / که به آزادی / ناله‌ای کنی / فریادی در افکن / و جانت را به تمامی / پشتوانه پرتاب آن کن! (شاملو، ۱۳۸۲ء.ش: ۷۷۰)

۱۲۹



دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

و همچنین در «ترانه بزرگترین آرزو» در مورد آزادی می‌گوید:

آه اگر آزادی سروdi می‌خواند / کوچک / همچون گلوگاه پرنده‌ای، / هیچ کجا دیواری فروریخته بر جای نمی‌ماند. / سالیان بسیار نمی‌باشد / در یافتن را / که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است / که حضور انسان / آبدانی است. / همچون زخمی / همه عمر / خونابه چکنده / همچون زخمی / همه عمر / به دردی خشک تپنده، / به نعره‌ای / چشم بر جهان گشوده / به نفرتی / از خود شونده، - / غیاب بزرگ چنین بود / سرگذشت ویرانه چنین بود. / آه اگر آزادی سروdi می‌خواند / کوچک / کوچک تر حتاً / از گلوگاه یکی پرنده! (شاملو، ۱۳۷۲: ۶۶-۶۷).

قبانی هم تنها، آزادی زن، وجهه همت وی نبوده است؛ بلکه او برای آزادی مادر بزرگتر؛ یعنی «وطن عرب» خشم خود را نسبت به مسائل و مشکلات وطن بیان می‌کند. او برای خود رسالتی قائل، و آن، نجات و رهایی انسان از قید و بند و رساندن او به آزادی است و عمر ادبی خود را در مبارزه برای آزادی و آگاهی مردمش از شرّ استبداد داخلی و اشغالگری خارجی صرف کرده است. وی در سروده «اللغة المستحبلة» از عدم آزادی برای نویسنده‌گان سخن می‌گوید:

الكاتبُ في وطني / يتكلّمُ كل لغات العالم، / ألا العربية. / فلدينا لغةٌ مرجعهُ / قدسداً فيها كلّ ثقوب الحرية!! (قبانی، ۱۹۹۹ء.ش: ۶: ۱۵۷) ترجمه: «نویسنده در وطن من / با همه زبان‌ای دنیا سخن می‌گوید / به غیر از عربی / چرا که ما زبانی ترسناک داریم / که در آن همه روزنه‌های آزادی را بسته‌اند.

و اعلام می‌کند که مشکل اصلی وی، خورد و خوراک و نوشیدنی و... نیست؛ بلکه مشکل اصلی وی نبود آزادی است:

و لکنّما مشکلتی...ليست مع الخُبْرِ الذِّي أَكَلَهُ / وَ لَا الماءُ الذِّي أَشَرَّهُ / مشکلتی الأولى هی الحریة (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۲۰۲) ترجمه: «ولی مشکل من... نانی نیست که آن را می‌خورم و آبی نیست که آن را می‌نوشم / مشکل اصلی من آزادی است».

و در سروده «الوصیه» مرگ آزادی را غیرممکن می‌شمارد:  
يا ملک الزمان... إن قَلْتُنِي / فُسْتَحِيلُ تَقْتُلُ الْحَرِيَة (قبانی، ۱۹۹۹: ۲۰) ترجمه: «ای فرمانروای دوران... اگر مرا بکشی / غیرممکن است آزادی را بکشی».

### ۱-۳ تشویق به مبارزه مسلحانه برای کسب آزادی

احمد شاملو و نزار قبانی معتقدند که مبارزه مسلحانه یکی از راههای رسیدن به آزادی است. هر دو به کلمه تظاهرات در شعر خویش اشاره کرده‌اند: شاملو در توصیفی خاص و منحصر به فرد از تظاهرات مردمی ضد مظاهر ظلم و سرکوب سخن می‌گوید و آن را تجلی عشق به محبوب قلمداد می‌کند. عبارت «خشم کوچه در مشت توست» و «چخماق‌ها کنار فتیله‌ها بی طاقتند» در شعر شاملو بروشنبی به تظاهرات مردمی و اعتراض حتی مسلحانه اشاره می‌کند:

طرف ما شب نیست / چخماق‌ها کنار فتیله‌ها بی طاقتند / خشم کوچه درمشت توست / در لبان تو، شعر روشن صیقل می‌خورد / من تو را دوست می‌دارم و شب از ظلمت خود / وحشت می‌کند (شاملو، ۱۳۸۲، اه.ش: ۲۱۸).

در شعر نزار نیز به صراحة واثه «تظاهر» به کار رفته است:

تظاهر - حین أحبك - كل المدن العربية / تظاهر ضد عصور الظهر / ضد عصور الشأر / و ضد الانظمة القبلية / وأنا أتظاهر - حين أحبك - ضد القبح / ضد ملوك الملحق / ضد مؤسسة الصحراء... / ولسوف أظل أحبك حتى يأتي زمن الماء ترجمه: وقتی تو را دوست می‌دارم همه شهرهای تازی‌نشین راهپیمایی می‌کند / بر ضد دورانهای سرکوب / بر ضد دورانهای کین خواهی / بر ضد نظامهای قبیله‌ای / من نیز - وقتی تو را دوست دارم - بر ضد زشتی / راهپیمایی می‌کنم، / بر ضد پادشاهان نمک شهر / بر ضد نهاد بیابان... / و تا آن‌گاه که روزگار آب فرا رسد تو را دوست خواهم داشت (اسوار، ۱۳۸۲، اه.ش: ۱۵۱ و ۱۵۲).

در این دو قطعه شعر می‌بینیم که هردو شاعر از عشق به وطن و آزادی و مبارزان دم می‌زنند. شاملو، مبارزان را فتیله‌هایی می‌داند؛ همان‌طور که سیاهی چخماق با جرقه‌ای روشن می‌شود و ظلم و ظلمت کوچه را مهار می‌کند، مبارزان هم با ظلم و ستم سازش نمی‌کنند و به تظاهرات و مبارزه مسلحانه روی می‌آورند و سعی در برطرف کردن آن می‌کنند. البته، شعارشان مانند شعری روشن، روشنایی‌بخش و پرور و امید است و همین، ظالم را از ظلمی به وحشت اندخته است که به روشنی فتیله‌ای منجر شود. هر دو شاعر از امید به نتیجه بخش بودن تلاش و مبارزه سخن می‌گویند: نزار با عبارت «حتی یأتی زمن الماء» و شاملو با عبارت «شعر روشن» این پیام را منتقل می‌کند.

نزار ایمان دارد که «انقلاب تنها راه رسیدن به آزادی است و مبارزه مسلحانه تنها راه دستیابی به صلح و آرامش است و همان‌طور که خار از گل محافظت می‌کند، لوله تفنگ از سنبله‌ای سبز پاسداری می‌کند» (تاج الدین، ۲۰۰۱: ۹۱).

۱۳۱



❖ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

يضع ابني كراسه الرسم أمامي / و يتطلب مني أن أرسم سنبلة قمح / أمسك القلم / و أرسم له مسدسا / يسخر ابني من جهلى في فن الرسم / و يقول مستغرباً / لا تعرف يا أبا الفرق بين السنبله... و المسدس؟ (قباني، ۱۹۹۹، ج ۶: ۱۱۷) ترجمه: پسرم دفتر نقاشی اش را رویه‌رویم می‌گذارد / و از من می‌خواهد که خوشة گندم بکشم / قلم را می‌گیرم / و برایش هفت تیری می‌کشم / پسرم ناآگاهی و ناتوانیم را در هنر نقاشی به سخره می‌گیرد / و با تعجب می‌گوید / ای پدر مگر فرق بین خوشة گندم و هفت تیر را نمی‌دانی؟

نزار برآن است که آزادی با اسلحه به دست می‌آید و تنها اسلحه، ملت را از ستم می‌رهاند و حق را بر کرسی می‌نشاند. او در شعر خویش از کلمه «بندقیه» استفاده می‌کند.

«بندقیه» رمزی است برای اینکه بگوید مبارزه مسلحانه راه آزادسازی ملت‌ها است و تفنگی که شخص در طلب داشتن آن است در واقع همان امنیت گرانبهایی است که شخص چیزهای گرانبهایش مثل انگشت‌مادرش و کیف و برگه‌هایش را از دست می‌دهد و گرو می‌گذارد (خورشا، ۱۳۸۱، ش: ۲۰۰-۲۰۱).

أريد بندقيه / خاتم أمري بعنه / من أجل بندقيه / محفظتي رهنتها / دفاتري رهنتها / من أجل بندقيه / ... / أصبح عندى الان بندقيه (قباني، ۱۹۹۹، ج ۳: ۳۲۷-۳۲۸) ترجمه: تفنگ

می‌خواهم / انگشتِ مادرم را فروختم / به خاطر تفنگ / کیفم را گرو گذاشتم / دفترهایم را گرو گذاشتم / به خاطر تفنگ / ... / الان تفنگ دارم.

با مرور آنچه بیان شد این طور استنباط می‌شود که احمد شاملو و نزار قبانی هردو مردم را برای کسب آزادی ترغیب می‌کنند و برای به‌دست آوردن آن توسل به اسلحه و روش مسلحانه را نیز مجاز می‌شمارند؛ ولی به‌نظر می‌رسد قبانی در بیان چنین مفهومی صریحتر و بی‌پرواژه عمل کرده‌است.

### ۳-۲ گله از سکوت مردم و حاکمان

مردم و حاکمان، در تحصیل آزادی سهم عمدۀ‌ای دارند. حکام با درایت و کیاست و مردم با همراهی و مساعدت آنان می‌توانند آزادی سرزمین را حفظ کنند. چنانچه استبداد و از خودبیگانگی با سکوت و تسلیم مردم همراه شود، آزادی از جامعه حذف و تسلط غیر، فراهم می‌شود. قبانی و شاملو به‌طور کلی مردم و حکام را در اشعار خود، خطاب می‌کنند. قبانی در اشعار سیاسی خود سعی می‌کند بیشتر، توجه کشورهای عربی را و نه فقط مردم کشور خود را به وضعیت نامناسب خود جلب، و آنها را به اصلاحات تحریک کند.

به همین دلیل در شعر سیاسی قبانی اشخاص مطرح نیستند؛ از کسی به صراحة نام نمی‌برد یا کمتر به نام کسی اشاره می‌کند؛ زیرا او با اشخاص سر جنگ و مبارزه ندارد. هدف او مبارزه با رژیمها و نظامهای فاسد است» (مهدوی و یزدان‌نژاد، ۱۳۹۱: ۲۴۵).

او مسبب بسیاری از این بدینهتی‌ها را سران حکومتهای عربی می‌داند و از نالایقی حکام عرب انتقاد می‌کند و آرزوی تغییر در عرصه فکری و اجتماعی اقوام عرب را دارد. شاملو هم که گویا از ذکر نام حکام کراحت دارد: «نمی‌خواستم نام چنگیز را بدانم / نمی‌خواستم نام نادر را بدانم / نام شاهان را / محمد خواجه و تیمور لنگ، نام خفت‌دهندگان را نمی‌خواستم و / خفت‌چشندگان را»؛ چرا که اشعار شاملو «دارای هسته اصلی و مرکزی است که همان اجتماع و مردم و دردها و گرفتاریهایشان و ظلمها و بی‌عدالتی‌هast» (قدمیاری، ۱۳۹۲: ۱۳۴-۱۳۵) که البته مسبّبان این بی‌عدالتی‌ها از بیان

خشم آلوهه شاعر مصون نمانده‌اند؛ مانند این شعر که مستقیم به نام رضاخان اشاره می‌کند:

و لقمه دهان جنازه هر بی‌چیز پادشاه/ رضاخان/ شرف یک پادشاه بی‌همه چیز است/  
و آن کس که برای یک قبا بر تن و سه قبا در صندوق/ و آن کس که برای یک لقمه  
در دهان و سه نان در کف/ و آن کس که برای یک خانه در شهر و سه خانه در ده/  
با قبا و نان و خانه یک تاریخ چنان کند که تو کردی، رضاخان/ ناماش نیست انسان»  
(شاملو، ۱۳۷۹: ۶۱).

وضعیت سیاسی و اجتماعی، هر دو شاعر را بر آن داشته‌است که به‌طور غیرمستقیم و با بهره‌گیری از نماد به جور و جفای حکّام اشاره کنند. قیانی «نمادها و نشانه‌هایی را به عنوان مظاهر خودکامگی و استبداد مطرح ساخته است» (محسنی، ۱۳۹۱: ۴۳۴). ولی او با صراحة اعلام می‌کند که آنچه در کشورهای عربی اتفاق می‌افتد نقشه امریکایی صهیونیستی است. در مورد شاملو هم وضع بدین‌گونه است. وی «بویژه در اشعار سیاسی خود از سمبول و نماد استفاده می‌کند و با رمز و کنایه می‌سراید. بسیاری از شعرهای سیاسی و اجتماعی شاملو، بویژه در دوره‌های خفغان و استبداد، مملو از استعاره‌ها و رمزهای است» (بالو و مشتت‌پور، ۱۳۹۶: ۷۸).

نزار از سکوتی که سرزمین‌های عربی را در برگرفته است، بیزاری می‌جوید و این سکوت با وجود رنج‌ها، سختی‌ها و دشواری‌هایی که مجتمع عربی را در برگرفته است، منفورتر می‌شود. «این سکوت و عدم پویایی به حدی است که گویا نبود احساس، طبیعی و عادی، و به سنگ‌شدن دلها و احساسات منجر شده است» (تاج الدین، ۲۰۰۱: ۷۷). نزار مردم را به انقلاب بر ضد ستم تحریک می‌کند و از سکوتِ ملتی شاکی است که نسبت به حوادثی که در دوره‌پرش اتفاق می‌افتد بی‌توجه است و آنها را می‌بیند و بر آن چشم فرو می‌بندند و این مسئله شاعر را مجبور می‌کند که صدای خود را در این زمینه به فریاد بلند کند و این‌گونه بسرايد:

لماذا الجماهير/ بين المحيط و بين الخليج/ تجوب الأزقة بالقطط الخائفة/ و أين هو  
الشاعر العربي/ الذي كان يمضغ لحم الطغاة/ و يختسع العاصفة/ فأين هو الشاعر  
العربي/ الذي كان يبصق ناراً/ و لا يعرف الفرق بين القصيدة و القنبلة» (قیانی، ۱۹۹۹،  
ج ۶: ۲۵۷-۲۶۰) ترجمه: «برای چه مردم/ ساکن بین اقیانوس آرام تا خلیج فارس

(کشورهای عربی) / در کوچه‌ها با گربه‌هایی ترسان می‌گردند / و کجاست شاعر عرب /  
که گوشت طغیانگران را می‌جوید / و طوفان را می‌شکافت / کجایند ملت عرب / که  
آتش از دهان می‌افکندند / و تفاوتِ قصیده و بمب را نمی‌دانستند.

از این اشعار قبانی بر می‌آید که شاعر، مردم سرزمین خود و دیگر عربها را به  
شورش برضد ستم تحریک می‌کند. او آزادیخواهی ملی و جهانی را با دشمن‌ستیزی  
در هم می‌آمیزد و از همه کشورهای عربی می‌خواهد ساكت نباشند و چشم‌های خود را  
بر آنچه دور و برشان اتفاق می‌افتد، بینندند.

شاملو هم از سکوت بیزاری می‌جوید؛ ولی لحن وی در شعر، مانند قبانی، حماسی  
و انقلابی نیست.

او بر این اعتقاد است که سکوت آدمی نبود جهان و خداست و خاموشی تقوای  
هنرمند نیست. در اسارت و بندگی، نمی‌توان آنچه را شایسته است گفت؛ پس  
برهمند است که دردها و زشتیها را تصویر کند؛ غریبو و فریاد اعتراض را ستایش  
کند و مدافع حق و آزادی باشد (پورنامداریان، ۱۳۷۴ء.ش: ۱۴۰).

در شعر زیر آشکارا می‌توان پیوندی را که بین جهان و وطن و آزادی برقرار کرده  
است، دید و می‌توان تقبیح سکوت از جانب شاعر را مشاهده کرد:

تو خطوط شباهت را تصویرکن: / آه و آهن و آهک زنده / دود و دروغ و درد را- / که  
خاموشی / تقوای ما نیست / سکوت آب / می‌تواند خشکی باشد و فریاد عطش؛/  
سکوت گندم / می‌تواند / گرسنگی باشد و غریبو پیروزمندانه قحط؛ / هم‌چنانکه سکوت  
آفتاب / ظلمات است / اما سکوت آدمی نبود جهان و خداست / غریبو را / تصویرکن!/  
عصر مرا / در منحنی تازیانه به نیشخط رنج / همسایه مرا / بیگانه با امید و خدا / و  
حرمت ما را / که به دینار و درم برکشیده‌اند و فروخته / تمامی الفاظ جهان را در  
اختیار داشتیم و / آن نگفته‌یم / که به کار آید، / چرا که تنها یک سخن / یک سخن در  
میانه نبود / آزادی! / ما نگفته‌یم / تو تصویرش کن!» (شاملو، ۱۳۸۲ء.ش: ۷۴۶-۷۴۷).

در این شعر، شاعر اعلام می‌کند که سکوت، پرهیزگاری نیست و معتقد است که  
پیشتر فتهای اقتصادی باعث از خودبیگانگی بشر و از بین رفتن حرمت او می‌شود و تنها  
یک چیز می‌تواند انسان را از بند از خودبیگانگی برهاند و آن آزادی است.

هردو شاعر می‌خواهند توجه مردم را به اوضاع نامناسبی برانگیزنند که در آن زندگی  
می‌کنند و آنها را بر اصلاحات و دگرگونی در کارهای خویش تحریک کنند. آن دو

می خواهند آنها به مردمی پویا و زنده تبدیل شوند و سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزنند و چون چنین رویکردی را در مردم نمی بینند با زبانی دیگر مثل گله، شکایت، عتاب، توهین و تحقیر با مردم سخن می گویند. نزار در مجموعه شعری «قصائد مغضوب عليها» می گوید که در قاموس اقوام، قومی به اسم عرب نیست و آنها را نادان و قاتل و حیله‌گر معرفی می کند. او می گوید که شهرت گذشته آنها در کرم و بخشندگی، دروغی بیش نیست و حاتم طائی کذابی بیش نبوده است. او در شعر خویش از کلماتی نظری «عرب»، «عربان» و «أعراب» برای خطاب قرار دادن ملت عربی استفاده می کند:

۱۳۵



دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۶

إِيَّاكَ أَنْ تَقْرُأُ حِرْفًا مِنْ كِتَابِ الْعَرَبِ / فَحَرِبَهُمْ إِشَاعَةً وَ سِيفَهُمْ خَسْبًا / وَ عَشْقَهُمْ خِيَانَةً  
وَ وَعْدَهُمْ كَذَبًا / إِيَّاكَ أَنْ تَسْمَعْ حِرْفًا مِنْ خَطَابَاتِ الْعَرَبِ / فَكُلُّهَا نَحْوٌ وَ صَرْفٌ وَ  
أَدْبٌ / لَيْسَ فِي مَعَاجِمِ الْأَقْوَامِ / قَوْمٌ اسْمَهُمْ عَرَبٌ (فاضل، ۲۰۰۰: ۵۸) ترجمه:  
«مبارا سخنی از نوشته های عرب بخوانی / جنگشان دروغ و شمشیرشان چوب است /  
و عشقشان خیانت است و وعده شان دروغ است / مبارا به سخنی از خطابه های عرب  
گوش دهی / همه آنها نحو و صرف و ادب است / در فرهنگ لغت ملتها نیست / قومی  
که نامش عرب باشد.

در مورد این شعر احمد تاج الدین معتقد است این سخن، نظر هر شخص عربی است ولی ترس و شرم دو عاملی است که مانع ابراز آن می شود؛ ولی وقتی این سخن در قالب شعر و از زبان وی بیان می شود، خواننده درک می کند که این زخمی است که شاعر قصد دارد ابتدا آن را تمیز، سپس مدوا کند (تاج الدین، ۲۰۰۰: ۱۲). در واقع شاعر خودزنی می کند و با زبان تحقیر با همنوعان خود حرف می زند تا مردم را به ظلم سیزی و بیداری فرا بخواند؛ هم چنین می گوید:

لَا تَسَافِرْ بِجَوَازِ عَرَبِيِّ / لَا تَسَافِرْ مِرْءَةً أُخْرَى لِأَرْوَبَا / فَأُورُوبَا كَمَا تَعْلَمْ ضَاقَتْ بِجَمِيعِ  
السَّفَهَاءِ / لَا تَسَافِرْ بِجَوَازِ عَرَبِيِّ بَيْنَ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ / فَهُمْ مِنْ أَجْلِ قَرْشِ يَقْتَلُونَكَ / وَ هُمْ  
حِينَ يَجْوَعُونَ مَسَاءً يَقْتَلُونَكَ / لَا تَكُنْ ضَيْفًا عَلَى حَاتَمِ طَهِّ / فَهُوَ كَذَابٌ وَ نَصَابٌ /  
لَا تَسْرِ وَحدَكَ بَيْنَ أَنْيَابِ الْعَرَبِ / يَا صَدِيقِي رَحْمَ اللَّهِ الْعَرَبِ... (فاضل، ۲۰۰۰: ۵۸)  
ترجمه: با گذرنامه عربی سفر نکن / بار دیگر به اروپا سفر نکن / همان طور که  
می دانی اروپا انباسته از بی خردان است / بین قبیله های عرب با گذرنامه عربی سفر

نکن / آنها برای یک پول سیاه تو را می‌کشند / و آنها چنانچه شامگاهی گرسنه شوند  
تو را می‌کشند / مهمان حاتم طایی نشو / او دروغگو و کلاهبردار است / به تنها یی بین  
دندانهای عرب حرکت نکن / دوست من ! خدا عرب را رحمت کنند .. .  
او بر این باور است که عربها بر اسبی سوار نیستند؛ به نانی جز در خیال دسترسی

ندارند و در خانه‌های خود هیچ دوایی برای درمان دردهای خود پیدا نمی‌کنند:  
فی لیالی الشرق لما يبلغ البدر تمامه / يتعرى الشرق من كل كرامه / و نضال / فالملائين  
التي تركض من غير نعال / و التي تؤمن في أربع زوجات / و في يوم القيمة / الملائين  
التي لا تلتقي بالخبر / إلا في الخيال / و التي تسكن في الليل بيوتاً من سعال / أبدا ما  
عرفت شكل الدواء» (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۳: ۲۳) ترجمه: در شبهاش شرق وقتی ماه کامل  
شود / شرق از هر کرامتی خالی می‌شود / و از هر مبارزه‌ای / ملیونها افرادی که بدون  
کفش می‌دوند / و کسانی که به داشتن چهار همسر معتقدند / و در روز قیامت / ملیونها  
افرادی که نان ندیده‌اند / جز در خیال / و کسانی که شب، در خانه‌های سرفه سکونت  
دارند / هرگز شکل دارو را نشناخته‌اند.

در مورد شاملو هم وضع همین گونه است؛ یعنی او هم وقتی از جنبش و آگاهی  
مردم ناامید می‌شود، زبان به عتاب و گله و شکایت می‌گشاید به طوری که یأس از  
بهبود وضع اجتماعی، یأس از برقراری تساوی و عدالت و یأس از شور و جنبش مردم  
تمام وجود شاعر را فرا می‌گیرد.

این یأس و اندوه و تلخی ناشی از شکست، به جایی می‌رسد که به مردم پشت  
می‌کند و کسانی که روزی بزرگترین عشق او بودند، مایه نفرت و انزجار او می‌شوند.  
مردی که تمام امید و تکیه‌اش مردم بوده و حالا با تلحکامی تمام، این تکیه‌گاه را از  
دست داده است، چگونه باید زندگی کند و از کدام سوی راه نجات بیابد؟»  
(پورنامداریان، ۱۳۷۴، ه.ش: ۹۷).

از جمله شعرهایی که حاکی از یأس و نومیدی شاعر است:  
فريادي و ديگر هيچ / چرا که اميد آن چنان توانا نیست / که پا بر سر یأس بتواند  
نهاد / ... / اما یأس آن چنان تواناست / که بسترها و سنگ، زمزمه‌ای بیش نیست  
(شاملو، ۱۳۸۲، ه.ش: ۳۷۵).

## مفهوم آزادی در اشعار نزار قبانی و احمد شاملو

با مرور زمان و عمق فاجعه نامیدی از مردم و تکاپوی آنها، «این بدینی و نفرت از مردم به جایی می‌رسد که شاعر با تأویل تلحظ سرودهای گذشته منکر حقیقت سخنانی می‌شود که به خاطر مردم و دردهای آنان سرودهاست» (پورنامداریان، ۱۳۷۴، ه.ش: ۱۰۰).

برویم ای یار، ای یگانه من! / دست مرا بگیر!/ سخن من نه از درد ایشان بود، / خود از دردی بود/ که ایشانند! / اینان دردند و بود خود را / نیازمند جراحات به چرک اندر نشسته‌اند/ و چنین است/ که چون با زخم و فساد و سیاهی به جنگ برخیزی/ کمر به کینات استوارتر می‌بندند (شاملو، ه.ش: ۱۳۸۲، ۴۹۰).

واز جمله شعرهای دیگر شاملو که احساس یأس، بدینی و بیزاری در آن غلبه دارد

این شعر است:

دو شیزه عشق من مادری بیگانه است / و ستاره پرشتاب / در گذرگاهی مأیوس / بر  
مادری جاودانه می‌گردد (شاملو، ه.ش: ۱۳۸۲، ۳۶۶).

❖ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱

و در این شعر مردم را به سبب تظاهر به آگاهی و بیداری، بسیار تنده سرزنش می‌کند: باری / من با دهان حیرت گفتم: / «ای یاوه / یاوه / یاوه / خلائق! / مستید و منگ؟ / یا به تظاهر / تزویر می‌کنید؟ (همان: ۶۵۴).

گاهی شاملو به دلیل درد و رنجهایی که از مردم دیده و دردهایی که برای مردم و به خاطر آنها متحمل شده است ولی درکشن نکردند، شعر می‌سراید و از این وطن و مردمش احساس خستگی و نارضایتی می‌کند. او از واقعیت‌ها و حقیقت‌ها برای مردم می‌گوید؛ اما این حقیقت، گویی در آن‌ها تأثیری ندارد؛ چرا که آنها گویی در انتظار معجزه‌اند و این دور بودن مردم از واقعیت است که شاملو را بیش از هرچیزی دچار یأس می‌کند. این حس شاعر به حدی می‌رسد که از مردمی که روزی آنها شعر می‌سرود، متنفر شود؛ آنجا که می‌سراید:

مرگ من سفری نیست / هجرتی است / از وطنی که دوست نمی‌داشم / به خاطر نامردمانش (همان: ۵۴۴).

از این شعر برمی‌آید که شاملو معتقد است که مرگ، اختیاری است؛ نه چون سفر اجباری؛ هجرتی اختیاری که به دلیل پستی مردم صورت می‌گیرد.

از میان مجموعه‌های احمد شاملو دو مجموعه «آیدا، درخت و خنجر و خاطره»، «آیدا در آینه» اغلب شکایت و گله از مردمی است که از مبارزه دست کشیده، و آنان که به

ظلمت گردن نهاده‌اند و درد و دریغ به خاطر یارانی که شهید شدند. مردی که در قلب کوچه‌ها زندگی می‌کرد و مردم را با تمام وجودش دوست داشت از کوچه به خانه روی می‌آورد و «عشق عمومی» به «عشق خصوصی» بدل می‌شود.

دوست‌داشتن مردان / و زنان / دوست‌داشتن نی لبکها، سگها / و چوپان / دوست‌داشتن  
چشم به راهی، / و ضرب انگشت بلور باران / برشیشه پنجره / دوست‌داشتن  
کارخانه‌ها / مشت‌ها / ... / دوست‌داشتن بلوغ شهر / و عشقش / دوست‌داشتن  
سايه دیوار تابستان / و زانوهای بی‌کاري / در بغل / ... / دوست‌داشتن شالی زارها /  
پاها / و زانوها (همان: ۵۵ - ۵۷).

و در این شعرگویی از مردمی سخن می‌گوید که از آنها اندوهی در سینه دارد که او را آزده‌اند و این زبان گلایه است:

در به درتر از باد زیستم / در سرزمینی که گیاهی در آن نمی‌روید / ای تیزخرامان / لنگی  
پای من / از ناهمواری راه شما بود (همان: ۴۸۹).

البته به نظر می‌رسد که «شعرهایی که شاملو در مورد بیزاری از مردم و دوری از جامعه سروده است، واقعی نیست و می‌داند که آنها در آن نقش اساسی ندارند و مقصیر اصلی نیروهایی است که مانع گسترش آزاد دانش و فرهنگ می‌شود» (دستغیب، ۱۳۷۳ء.ش: ۱۰۷ و ۱۵). در همین راستا می‌توان به شعرهایی اشاره کرد که که بیانگر عشق شاملو به مردم است:

یاران من بیاید / با دردهایتان / و بار دردتان را / در زخم قلب من بتکانید (شاملو، ۱۳۸۲ء.ش: ۱۷۵)

و این شعر او:

من برای روسپیان و برهنجان / می‌نویسم / برای مسلولین و / خاکسترنشیان، / برای آنها  
که بر خاک سرد / امیدوارند / و برای آنان که دیگر به آسمان / امید ندارند / بگذار خون  
من بریزد و خلاً میان انسانها را پر کند / بگذار خون ما بریزد / و آفتابها را به انسانهای  
خواب‌آلوده / پیوند دهد (همان: ۲۴۸).

در این قطعه، شاملو از نامیدی از آسمان و ریخته‌شدن خون سخن می‌گوید که نامیدی از آسمان، نامیدی از اعتقادات دینی و الهی است. در این میان، ریخته‌شدن خون (کشته شدن) در راه وطن باعث اتحاد بین مردم و بیداری دوباره آنها می‌شود.

همان طور که برخی نویسنده‌گان به نفرت شاملو از مردم با دیده تردید نگریسته‌اند در مورد نزار هم دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد برخی، تفکر عرب‌ستیزی نزار را ناشی از نارضایتی سیاسی-اجتماعی از عربها می‌دانند و این مخالفتها را به تمایلات شعوبی‌گری در او تشبيه کرده‌اند. به‌طور کلی متقدان در مورد شخصیت سیاسی نزار قبانی دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ برخی مانند «هداره» و «شاکر نابلسی» و «عباس عبد الجبار» او را فردی بی مسئولیت و علاقه‌مند به بیان مسائل جنسی به‌شمار می‌آورند و افرادی مانند «عبدالله ابراهیم الھویش» معتقدند که مواضع سیاسی نزار، تاکتیکی و جاهطلبانه است و گروه دیگری از متقدان مانند «ماهر حسن فهمی» و «عرفان نظام الدین» و «نبیل خالد»، نزار قبانی را شاعری صادق، انقلابی و مبارز قلمداد کرده‌اند. هداره می‌گوید:

۱۳۹

◆ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپیز و زمستان ۱۳۹۶

«نزار شاعر شهوت و غریزه است چون او تنها به جسم زن می‌پردازد تا روح وی» (هداره، ۱۹۸۸: ۱۴۳) و در مقابل ماهر حسن فهمی می‌نویسد «نزار کسی بود که از همان آغاز فعالیت ادبی خود، لحظه‌ای از توجه به مشکلات میهنی و ملی خود غافل نبود» (فهمی، بی‌تا: ۱۸۸).

### ۳-۳ آزادی از اسارت خارجی و داخلی

#### ۳-۳-۱ آزادی از اسارت دشمن خارجی

وطن‌دوستی، طبیعی است؛ زیرا موطن هرکس برایش عزیز است و اگر کسی از آن درگذرد و خانه را به بیگانگان واگذارد، زیانمند و غمگین خواهد شد. شاعران و نویسنده‌گان نامدار با بیانی شیوا و زیبا از احساس عشق به وطن دم‌زده، آن را ستوده و وقتی دور از آن بوده‌اند با ذکر و یادآوری خاطرات، بذر غم بر شعر خویش پاشیده و زیبایی‌ها و جلوه‌های آن را در شعر خویش منعکس کرده‌اند. تاریخ نشان داده است که چنانچه این محبوب ارزشمند در اثر جنگ و درگیری، آسیب ببیند و یا نخبگان، افراد برجسته و نویسنده‌گان هرکشور، استقلال و شکوه وطن خویش را در معرض خطر ببینند با تمام توان و امکانات خود در کنار مردم، برای یاری و دفاع از آن تلاش می‌کنند. احمد شاملو و نزار قبانی در کنار دیگر شاعران، وطن خویش را آزاد و رها از بند تسليم و تجاوز می‌پسندند. البته هر دو نیک می‌دانند فریاد از روی استقلال و آزادگی در محیطی که آزادی‌ستیز است از خود گذشتگی است. از نظرگاه شاملو آن کس

که جان را پشتوانه فریاد اعتراض و حقیقت‌جویی می‌کند، قهرمان حماسه عصر است و مرگ او سند صداقت اوست:

تو می‌باید خامشی بگزینی / به جز دروغت اگر پیامی / نمی‌تواند بود، / اما اگرت مجال آن هست / که به آزادی / نالهای کنی / فریادی درافکن / و جانت را به تمامی / پشتوانه پرتاب کن! (شاملو، ۱۳۸۲ء.ش: ۷۷۰).

شاملو، کسی را که برای آزادی سرزمین از یوغ استبداد و استعمار تلاش می‌کند، قهرمان و مسیح دوران خطاب می‌کند. او فقر حقیقی را نبود آزادی می‌داند و تسليم شدن را خفت می‌نامد. وی «در شعری که در سوگ تقی ارانی سروده است یادآور می‌شود که هر انسانی در مبارزه با دیو استبداد و ستم، می‌تواند مسیح دوران (قهرمان و اسطوره روزگارش) باشد» (محمدی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۲۱) و در شعر «سرود قدیمی قحطسالی» نشان می‌دهد که نداشتن، همانا حذف حرمت آزادی است:

سال بی‌باران / جل پاره‌ای سنت نان / به رنگ بی‌حرمت دلزدگی / به طعم دشنامی دشخوار و / به بوی تقلب / ترجیح می‌دهی که نبوی نچشی، / بینی که گرسنه به بالین سرنهادن / گواراتر از فرودادن آن ناگواراست / ... / به جدّ می‌گویی: «خوشاء عطشان مردن، / که لب تر کردن از این / گردن‌نهادن به خفت تسليم است (شاملو، ۱۳۸۲ء.ش: ۹۳۲ - ۹۳۳).

قبانی، غمخوار وطنی است که از داخل خورده و از خارج محاصره می‌شود. او، خطر یهود را عاملی خارجی بر می‌شمارد و در این مورد قصد آگاه‌کردن دولت و مردم را دارد: «يَضْحِكُ لِلَّهُودِ الْقَادِمِينَ إِلَيْهِ / مِنْ تَحْتِ الْأَظْافِرِ / النَّاطِقُ الرَّسْمِيُّ يَعْلَمُ فِي بَلَاغِ لَاحِقٍ / أَنَّ الَّهُودَ تَزُوجُوا زَوْجَاتِنَا» و بعید نمی‌داند نام شام از جغرافی حذف و یهودستان جایگزین آن شود: «مَا كَانَ يَدْعُ بِبَلَادِ الشَّامِ يَوْمًا / صَارَ فِي الْجَغْرَافِيَا يَدْعُ يَهُودَسْتَانَ» (عبده، ۲۰۱۳: ۷۱) در عین حال نزار، رسالت سیاسی خود را ترویج آزادی می‌داند و می‌گوید:

أَرِيدُ أَنْ أَقُولُ: إِنِّي شاعر... / أَحْمَلُ فِي حَنْجَرَتِي عَصْفُور... / أَرْفُضُ أَنْ أَبِيعَهُ / وَ أَنْتَ مِنْ حَنْجَرَتِي... / تَرِيدُ أَنْ تُصَدِّرَ الْعَصْفُورَ (قبانی، ۲۰۰۵، ج. ۳: ۳۹۳) ترجمه: «می خواهم بگویم: من شاعره‌ستم / در حنجره‌ام گنجشکی حمل می‌کنم / زیر بار فروش آن نمی‌روم / و تو از حنجره‌ام / می خواهی گنجشک را بگیری (محسنی، ۱۳۹۱ء.ش: ۴۴۱).

### ۳-۲ آزادی سیاسی داخلی

نزار برآن است که سرکوب آزادیخواهان، ترویج دروغ و ارائه گزارش‌های غلط، جزء سرشت استبداد است. وی اعمال ارعاب، سرکوب و به کارگیری خبرچینان را در کنار ترویج دروغ و عوام‌فریبی توسط حکومت، عاملی برای بستن فضای سیاسی بهمنظور جلوگیری از نشر حقایق در میان مردم تلقی می‌کند و می‌گوید:

الحاكم / يضرب بالطبله / و جميع وزارات الإعلام تدق على ذات الطبله / و جميع وكالات الأباء تضخم إيقاع الطبلة / ... / لا يوجد كذب أذكى من كذب الدولة / ... / القمع أساس الملك / شق الانسان أساس الملك / حكم البوليس أساس الملك / تاليه الشخص أساس الملك / تجدية البيعة للحكام أساس الحكم (قباني، ۱۹۹۹، ج ۶: ۱۲۸-۱۲۳) ترجمه: حاکم بر طبل دروغ می‌کوید / و همه رسانه‌های حکومتی نیز همان دروغ را تکرار می‌کنند / و همه خبرگزاریها صدای طبل را بزرگ جلوه می‌دهند / دروغی بزرگتر از دروغ دولت نیست / بنیان دولت بر سرکوب مخالفان است / اعدام انسان، بنیان خودکامگی است / حکومت پلیسی، بنیان قدرت، پرسش و خدا قراردادن فرد، اساس حکومت است / تجدید بیعت‌ها و اعلام وفاداریهای تکراری، زیر ساخت استبداد است.

۱۴۱ ◇ دو فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پیاپی و زمستان ۱۳۹۶

جلوگیری از انتشار آزاد حقایق و اخبار، یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگیهای نظام جباریت است؛ جباریتی که با این روش، اندوه و یأس را در میان مردم فراگیر می‌کند:

إذا كان الوطن منفياً مثلـي .. / و يفكـر بـشـراـشـفـ أـمـةـ الـبيـضـاءـ مثلـي .. / و بـقطـةـ الـبيـتـ السـوـدـاءـ،ـ مثلـي / إذا كان الوطن مـمـنـوعـاـ من إـرـتكـابـ الـكتـابـةـ مثلـي / و اـرـتكـابـ الـقـافـةـ مثلـي / فـلـمـاـذاـ لـاـيـدـخـلـ إـلـىـ الـمـصـحـةـ الـتـيـ نـحـنـ فـيـهـ؟ـ / لـمـاـذاـ لـاـيـكـونـ عـضـوـاـ،ـ فـيـ حـزـبـ الحـزـنـ!ـ الـذـىـ يـضـمـ مـئـةـ مـيـلـيـوـنـ عـرـبـيـ (همان: ۱۲۷) ترجمه: «وقتی وطن مانند من تبعیدی باشد / و مانند من ملحـفـهـ (چـادرـ شبـ) سـفـیدـ مـاـدـرـشـ فـكـرـ کـنـدـ / وـ بـهـ گـرـبـهـ سـیـاهـ خـانـهـ،ـ وقتـیـ وـطنـ نـیـزـ مـانـنـدـ منـ اـزـ نـگـارـشـ منـعـ شـدـهـ باـشـدـ / وـ اـنـجـامـ دـادـنـ کـارـ فـرـهـنـگـیـ /ـ چـراـ بهـ آـسـایـشـگـاـهـیـ کـهـ ماـ درـ آـنـ هـسـتـیـمـ وـارـدـ نـشـوـدـ /ـ چـراـ نـبـایـدـ عـضـوـ حـزـبـ اـنـدوـهـ نـبـاشـدـ /ـ حـزـبـیـ کـهـ صـدـ مـیـلـیـوـنـ عـرـبـ رـاـ بـهـ عـضـوـیـتـ خـودـ درـآـورـدـهـ استـ؟ـ (دقـ مرـگـ نـشوـنـدـ)ـ»ـ.

اشارة به حزب اندوهی که صد میلیون عضو دارد بیانگر این است که وی استبداد را

نه تنها در وطن خود بلکه به طور کلی منفور می‌داند و رویکرد فرا ملی وی را بیشتر نمایان می‌سازد.

نزار در این شعر از وطن استبدادزده‌ای سخن می‌گوید که سخن‌گفتن در آن جرم و جنایت محسوب می‌شود:

فَأَتَنِي أَعْيُشُ يَاسِيَّدِنِي، فِي وَطْنٍ / تُعْتَبَرُ الْكَلْمَةُ فِي قَانُونِهِ / جَرِيمَةُ (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۱۰) ترجمه: سرورمن! من در میهنی زندگی می‌کنم/که در قانونش، سخن‌گفتن / جرم است.

وی به آزاداندیشی اشاره می‌کند و از نبود این نعمت گرانها در جامعه عرب گله و شکایت می‌کند:

وَلَمْ تَزُلْ حَرِيَّةُ الرَّأْيِ / دِجَاجَةً مَذْبُوحَةً / بَسِيفٌ كُلُّ طَاغِيَّةٍ (قبانی، ۲۰۰۵، م، ج ۳: ۵۶۴) ترجمه: «آزاداندیشی همیشه/ همچون مرغی سلّاخی می‌شود / با شمشیر طغیانگران». مثل اینکه وی به دلیل فشارها و ممنوعیت‌ها در رسالت خویش احساس ضعف و ناتوانی می‌کند؛ چرا که می‌گوید:

إِنْ مِبَاحَثَ أَمْنَ الدِّولَةِ تَطْلُبُ مَنَا / أَنْ لَا تَضْحِكَ / أَنْ لَا يُنْطَقَ / أَنْ لَا يُعْشَقَ وَكِيفَ أَبْشِرُ بِالْحَرِيَّةِ... / حِينَ الشَّمْسُ تَوَاجِهُ حُكْمًا بِالْإِعْدَامِ (قبانی، ۲۰۰۵، ج ۳: ۱۹۶) ترجمه: بیانیه‌های سازمان اطلاعات و امنیت حکومت از ما می‌خواهد/ که نخندیم/ نگرییم/ سخن نگوییم/ عشق نورزیم و چگونه پیام آور آزادی باشم/ وقتی که خورشید حقیقت با حکم اعدام روبرو می‌شود.

و سرزمینش را زندانی می‌داند که از نگهبانان پرشده است:

هَذِي بِلَادٍ / نَصْفُهَا زَنْزَانَهُ / وَنَصْفُهَا حَرَّاسٌ وَ... (قبانی، ۱۹۹۹، ج ۶: ۳۸۵) ترجمه: «این کشور من است/ نیم زندان است/ و نیم دیگر شنگهان و...».

نزار، در مدنده و سوگمندنه اعلام می‌کند که در جامعه عرب، آزادی حیوانات و از جمله گربه خانگی از آزادی انسانها بیشتر است:

أَفَكَرُ: أَيَّنَا حَرُّ / وَمَنْ مَنَّ طَلِيقَ الْيَدِ / أَنَا أَمْ ذَالِكَ الْحَيْوَانُ؟ لَهُذَا الْقُطُّ... عَالَمُهُ / لَهُ طَرَر... لَهُ مَسْنُدٌ / لَهُ حَرِيَّةٌ... وَأَنَا / أَعْيُشُ يُعْقِمُ مُؤْصَدٌ (قبانی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۶۰۲) ترجمه: «فکرمی‌کنم: کدام یک از ما آزاد است/ و کدام یک از ما اختیار عمل بیشتری دارد/ من یا آن حیوان؟ این گربه برای خود دنیایی دارد/ کاکلی دارد و پناهگاهی / او آزادی دارد و من / در فضایی بسته به سر برده‌ام.

وی برآن است که در جامعه عرب، علاوه بر حیوانات خانگی، پرندگان نیز نسبت به آدمها و نخبگان از آزادی بیشتری برخوردارند:

يا وطنى: كلُّ العصافير لها منازل / إلَى العصافيرُ الَّتِي تَحْتَرِفُ الْحَرَيَّةَ / فَهِيَ تَمُوتُ خارج الأُوطان (قبانی، ج ۱۹۹۹، ۶: ۱۱۴) ترجمه: «ای وطن من! همه پرندگان و گنجشکان دارای آشیانه‌اند/ مگر پرندگان مروج و مبشر آزادی که خارج از میهن می‌میرند» (محسنی، ۱۳۹۱ه.ش: ۴۳۷ - ۴۴۱).

نزار می‌گوید که در جامعه عربی چراغ قرمز بر ضد عقل است و انسان را از اندیشه و بحث و جدل در زمینه‌ها و علوم مختلف بازمی‌دارد و می‌گوید که آدمی باید در برابر سکون و جمود و رکود بایستد و پیش روی نکند:

لاتفَكَرْ أَبْدًا .. فالضوء أحمر.../ لا تكلَمْ أحدًا.. فالضوء أحمر.../ لا تجادل في نصوص الفقه، أو في النحو، أو في الصرف، أو في الشعر، أو في التشريع، إن العقل ملعونٌ، و مكرُونٌ، و منكرٌ.../ ... لاتفَكَرْ بعصفير الوطن/ وبأشجار، وأنهار، وأخبار الوطن/ لا تفكَر بالذين اغتصبوا شمس الوطن (قبانی، ج ۱۹۹۹، ۶: ۱۳۶ - ۱۳۷) ترجمه: «هرگز فکر نکن چراغ قرمز است/ با کسی سخن نگو چراغ قرمز است/ در مورد مطالب فقه یا نحو یا صرف مجادله نکن/ یا در مورد شعر یا در مورد نشر/ عقل نفرین شده، و منفور و زشت است/ به گنجشک‌های وطن فکر نکن/ و به درختها و رودها و اخبار وطن/ به کسانی که خورشید وطن را بهزور گرفتند فکر نکن.

شاملو هم به بیان مظاهر استبداد در جامعه خود می‌پردازد و از رمز مدد می‌جوید. «شب در حوزه زیان رمزی شاملو مظاهر اوضاع سیاسی آزادی‌ستیز و اوضاع اجتماعی همراه با ظلم و خفغان ناشی از آن است» (پورنامداریان، ۱۳۷۴ه.ش: ۲۸).

اگرکه بیهده زیباست شب/ برای چه زیباست/ شب/ برای که زیباست؟-/ شب و/ رود بی‌انحنای ستارگان/ که سرد می‌گذرد/ و سوگواران دراز گیسو/ بر دو جانب رود/ یادآورده کدام خاطره را/ با قصیده نفس‌گیر غوکان/ تعزیتی می‌کنند/ به هنگامی که هر سپیده/ به صدای هم آواز دوازده گلوله/ سوراخ/ می‌شود؟ (شاملو، ۱۳۸۲ه.ش: ۷۱۳).

شاملو در این شعر از استعاره برای بیان اندیشه‌های خود بهره می‌برد: «رود بی‌انحنای ستارگان»، کشته شدگان هستند که با جسمی «سرد» می‌گذرند و سوگواران

درازگیسو که در دو سوی هستند، مادران و خواهران و زنان این کشته شدگان هستند.  
«غوان» مأموران حکومتی هستند.

شعر «که زندان مرا بارو مباد!» شاملو بیانگر این است که شاعر در زندان است و دیوارهای زندان وی را محبوس کرده‌اند و به رغم آن شاعر آرزو دارد دیواری نباشد که باعث حفظ تنهایی جانها و حفظ پراکندگی و تفرقه است چراکه حفظ پراکندگی و تفرقه و استحکام ستم و استثمار مردم و تداوم بخشیدن به جهل و بی‌خبری آنها از جمله اسباب تداوم بخشی به حکومت جور و فساد است:

که زندان مرا بارو مباد/ جز پوستی که براستخوان ام/ بارویی آری، /اما/ گردبرگرد  
جهان/ نه فرآگرد تنهایی جان ام/ آه/ آرزو! آرزو! پیازینه پوست وار حصاری/ که با  
خلوت خویش چون به خالی بنشینیم/ هفت دریازه فراز آید/ بر نیاز و تعلق جان/  
فروبسته باد/ آری فروبسته باد و/ فروبسته تر، و با هر دریازه/ هفت قفل آهنگوش  
گران! / آه/ آرزو! آرزو! (شاملو، ۱۳۸۲.ش: ۶۹۲ - ۶۹۱).

شاعر می‌خواهد از محدوده وجود خود بیرون بیاید و جهانی شود؛ جهانی که او را از بند تعلقات جاش برهاند. این آرزویی است که شاعر برای تمام نوع بشر می‌کند و خود، خود عام بشر است.

در شعر میزان که نماینده حاکم یا طبقه حاکم است به میهمانان خنجر کج یا مرگ، مرگی همراه با شکنجه و تزویر تعارف می‌کند بی‌اینکه ریاکاری و ناراستی وی، که در خنجر کج تصویرشده است، اجازه دهد که وی مرگ میهمانان را همان‌طور که اتفاق افتاده است به گوش مردم برساند. لحن میزان نیز بر ملاکتnde شخصیت ریاکار اوست (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۴۳).

اما/ تنهایی/ یکی خنجر کج بر سفره سور/ در دیس بزرگ بدل چینی/ میزان/  
سروران من! سروران من! / جدابی تعارف!/ میهمانان را/ غلامان/ از میناهای عتیق/  
زهر در جام می‌کنند/ لبخندشان/ لاله و تزویر است/ انعام را/ به طلب/ دامن فراز  
کرده‌اند/ که مرگ بی دردسر/ تقدیم می‌کنند/ مردگان را به رفها چیده‌اند/ زندگان را به  
یخدانها. / گرد/ بر سفره سور/ ما در چهره‌های بی خون هم کاسگان می‌نگریم: / شگفتا!  
ما/ کیانیم؟ / نه برف چیده‌گانیم که مردگانیم / نه از صندوقیانیم که زندگانیم؛ / تنها/  
درگاه خونین و فرش خون‌آلوده شهادت می‌دهد/ که برنه پای/ بر جاده‌ای  
از شمشیر گذشته‌ایم (شاملو، ۱۳۸۲.اه.ش: ۷۵۵ - ۷۵۷).

شاعر در این بخش بلاتکلیفی عده‌ای را بیان می‌کند که در بزم ظلم، نه کشته ظلم‌مند و نه موافق آن و لذا بین مرگ و زندگی مغلقند. این شعر انتقادی است بر آنان که ظلم را (خنجرکچ) می‌بینند؛ اما در مقابل آن اراده‌ای ندارند. و در این شعر، شب و شاخه، هستی طبیعی خود را از دست داده‌اند و به نماد تبدیل شده‌اند تا شاعر بتواند خفغان و مردگی مسلط بر سرزمین ستمدیده‌اش را آشکار کند و در برابر آن از زندگی جویی و آزادیخواهی خود به‌طور غیرمستقیم و نمادین سخن بگوید:

شب/ با گلوی خونین/ خوانده ست/ دیرگاه/ دریا/ نشسته سرد/ یک شاخه/ درسیاهی جنگل/ بهسوی نور/ فریاد می‌کشد (شاملو، ۱۳۸۲، ه.ش: ۳۴۶).

یک شاخه، بیانگر کمبود مبارزان در ابوه سردی و سکوت دیگران است. اجتماع،

مردم، دردها و گرفتاریهایشان، ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها در شعرهای شاملو جلوه‌های گوناگون دارد و گاهی ظهور و بروز خشم‌آلوده‌ای علیه مسbian بی‌عدالتی‌ها در شعر وی دارد:

در تمام شب چراغی نیست/ در تمام دشت/ نیست یک فریاد. / ای خداوندان ظلمت شاد! از بهشت گندتان ما را/ جاودانه بی‌نصیبی باد! / باد تا فانوس شیطان را برآویزم/ در رواق هرشکنجه گاه این فردوس ظلم آین! / باد تا شبهای افسون مایه‌تان را من/ به فروغ صد هزاران آفتاب جاودانی ترکنم نفرین! (شاملو، ۱۳۸۲، ه.ش: ۱۵۵-۱۵۶).

«فانوس شیطان» و «فردوس» تلمیحی است به داستان ورود شیطان به بهشت و رانده‌شدن ساکنان بهشت از آن. شاملو می‌گوید چنانکه شیطان باعث رانده‌شدن آدم و حوا شد، من هم امیدوارم شما را از وطن بیرون کنم. «شعر شاملو به شکل سندي اجتماعی درکار محکومیت قدرت و حاکمیت برآمده است و آمیزه حافظه ادبی و تاریخی است که با زبان مردم به ثبت صفحات زندگینامه دوران پرداخته است» (صاحب اختیاری، ۱۳۸۷: ۴۹۲ - ۴۹۶).

با نگاهی اجمالی به شعرهایی که احمد شاملو و نزار قبانی در مورد آزادی سروده‌اند، می‌توان گفت که آزادی در مفهوم نجات از اسارت دشمن خارجی و جغرافیایی و سپس در مفهوم رهایی از تعلقات و خواسته‌های نفسانی مطرح شده و بُعد دوم این مفهوم در اشعار شاملو پررنگتر بوده است و اینکه نزار در کنار آزادی انسان از آزادی حیوانات نیز دم می‌زند می‌تواند تحت تأثیر تفکر غربی باشد. در این بخش از

اشعار هم به نظر می‌رسد که بیان شاملو نسبت به نزار صراحت کمتری دارد؛ چراکه وی برای بیان مظاهر استبداد از رمز مدد جسته و حتی وقتی شاعر در زندان است و شعر می‌سراید از آزادی از تعلقات نفسانی سخن می‌گوید. قضاوت در مورد علت این امر دشوار به نظر می‌رسد؛ چراکه شیوه بیان افکار و رفتار شاعر به طبع و سرشت شاعر و وضعیت و مقتضیات زندگی شخصی و اجتماعی و سیاسی وی برمی‌گردد.

#### ۴. نتیجه

قبانی و شاملو، که جنگ و استبداد را در سرزمین خود و دیگر کشورها، شاهد بوده‌اند برای کسب و حفظ آزادی کوشیده و از این مسئله در اشعار خود یاد کرده‌اند. مردم با همراهی و مساعدت و حکام با درایت و کیاست، هر دو در کسب و حفظ آزادی سهم دارند و در صورت عدم ایفای نقش از سوی مردم و حکام این آزادی حذف، و تسلط و حضور اجنبی در جامعه فراهم می‌شود. بر همین اساس است که توجه به مردم و حکام بخش قابل توجهی از اشعار این دو شاعر را به خود اختصاص داده است. شاملو برای تحقق عملی آزادی شعر می‌سراید و رنج حبس را نیز متحمل می‌شود. وی، آزادیخواه را حمامه عصر، قهرمان، مسیح دوران و صادق معرفی می‌کند و فقر واقعی را نداشتن آزادی بهشمار می‌آورد. شاملو با استفاده از نماد و استعاره‌هایی همچون شب، خنجر کج، شاخه و... از خفقان و استبداد جامعه سخن می‌گوید و وی، عدم تفرقه را عامل تداوم آزادی و ظلم‌ستیزی می‌داند. قبانی هم، نه تنها توجه مردم کشور خود، بلکه کل عرب را به وضعیت نامناسب خود در زمینه آزادی جلب می‌کند و لزوم اصلاحات را متذکر می‌شود. او در این زمینه از شخص خاصی نام نمی‌برد؛ چرا که هدف او اصلاح و مبارزه با فساد و ستم است نه حذف اشخاص. قبانی به خطر یهود در سلب آزادی سرزمینهای عربی اشاره می‌کند و در مورد عدم آزادی در سرزمین خود به این موارد اشاره می‌کند: سرکوب آزادیخواهان، ترویج دروغ، ارائه گزارش‌های غلط، اعمال ارعاب، جلوگیری از انتشار آزاد حقایق و اخبار، نبود آزاداندیشی و خردورزی.

قبانی و شاملو برای بیان مفاهیم خود، بیشتر به نماد متوسل می‌شوند. هر دو مبارزه مسلحانه را یکی از راههای رسیدن به آزادی می‌دانند و به نتیجه‌بخش بودن تلاش و



مبارزه امیدوارند. این دو شاعر به واژه‌هایی چون تظاهرات، تفنگ و ... در اشعارشان اشاره می‌کنند. قبانی و شاملو، تغزل و مفاهیم سیاسی و اجتماعی را با هم درمی‌آمیزند و از یک زن و هم‌چنین زنهای دیگر در اشعار خود نام برده‌اند که قبانی صریح‌تر و بی‌پرده‌تر در این باب سخن رانده‌است. البته، قبانی علاوه بر زن و مادر هموطنش، آزادی مام وطن را خواستار است و از عدم حضور آن در جامعه خویش، خشمگین است. او بیشتر به نقش حکّام عرب تأکید می‌کند و بر عکس قبانی، شاملو، بیشتر به مردم و نقش آنها اشاره و اعلام می‌کند از ذکر نام پادشاهان کراحت دارد. هرچند او گاهی به صراحة از مسبیان حذف آزادی و تحمیل ستم و تجاوز بر مردم نام می‌برد. نزار، سکوت و بی‌اعتنایی مردم عرب را با وجود رنجها و دشواریها تقبیح می‌کند و آنها را به انقلاب فرا می‌خواند. شاملو هم، ضمن اعلام بیزاری از سکوت با لحنی که کمتر از قبانی، حماسی است انسان را به رهابی از خودبیگانگی دعوت می‌کند. وقتی هر دو شاعر حمیت و توجه لازم به اصلاح کارها و انقلاب را در مردم نمی‌بینند، زبان به عتاب و تحقیر می‌گشایند که البته هدف آن دو، اصلاح است. در مورد شاملو، نامیدی از آگاهی مردم به حدی می‌رسد که با نفرت، مردم را خود درد می‌نامد. البته عشق شاملو به مردم در دیگر اشعار وی موج می‌زند. او خود می‌داند و برکسی هم پوشیده نیست که مقصص اصلی وضعیت نابسامان جامعه بیشتر متوجه سران کشور است. در هر حال هر دو شاعر در بیان مفهوم آزادی، توانایی و نبوغ منحصر به فردی را به منصه ظهور رسانده‌اند که نامشان را جاودانه کرده‌است و ضمن اینکه در بیان مفهوم آزادی با یکدیگر همانندی‌هایی دارند، تفاوت‌ها و برجستگی‌های هریک در این حوزه متفاوت و متمایز است.

## منابع

### الف) منابع عربی

تاج الدین، احمد؛ نزارقبانی والشعرالسياسي؛ القاهرة: الدرالثقافية للنشر، ۲۰۰۰ م.

خورشا، صادق؛ مجاني الشعر العربي الحديث؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱هـ.

عبدة، سمير؛ التحليل النفسي لشخصيه نزار قبانی؛ بيروت: منتدى المعارف، ۲۰۱۳م.

فاضل، جهاد؛ نزارقبانی الوجه الآخر؛ مؤسسة الإنتشار العربي، ۲۰۰۰ م.

فهمی، ماهر و حسن، نزار قبانی و عمربابی ربيعه؛ دراسة في الموازن، القاهرة: دارنهضه، بي.تا.

قبانی، نزار؛ الأعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الأول، الطبعة الثانية عشر، بيروت: منشورات نزارقبانی، ۱۹۸۳ م.

----؛ الأعمال السياسية الكاملة لنزار قبانی؛ الجزء الثالث، بيروت، منشورات نزارقبانی، ۱۹۹۹ م.

----؛ الأعمال السياسية الكاملة لنزارقبانی؛ الجزء السادس، الطبعة الثانية، بيروت: لبنان، منشورات نزارقبانی، ۱۹۹۹ م.

----؛ لا؛ الطبعة الثالثة عشر، موقع NI ZARQ.com، ۱۹۹۹ م.

----؛ الأعمال الشعرية الكاملة؛ الجزء الثالث، الطبعة الثالثة، بيروت: منشورات نزارقبانی، ۲۰۰۵ م.

هداره، محمد مصطفى؛ دراسات في الأدب العربي الحديث؛ قاهره: دارالعلوم العربي، ۱۹۸۸ م.

#### ب) منابع فارسي

اسوار، موسى؛ تابیز شوم از عشق شعرهای عاشقانه و نثرنزارقبانی؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۲ ه.

بالو، فرزاد و مشتتپور، سکینه؛ «نگاهی تطبیقی به بوطیقای شعر در اندیشه احمد شاملو و نزار قبانی»، پژوهشهای تطبیقی زبان و ادبیات ملل؛ دوره ۲، ش ۷ (۱۳۹۶).

پورنامداريان، تقى؛ سفردرمه تأملی درشعراحمدشاملو، تهران: انتشارات زمستان، ۱۳۷۴ ه.

دست غیب، عبدالعلی؛ نقدآثاراحمدشاملو(ابامداد)؛ چ پنجم، تهران: نشرآروین، ۱۳۷۳ ه.

شاملو، احمد؛ دشنه در دیس؛ چسوم: انتشارات مروارید زمانه، ۱۳۷۲ ه.

----؛ قطعنامه؛ چ دوم، تهران: انتشارات زمانه، ۱۳۷۹ ه.

----؛ مجموعه آثاردفتریکم: شعرها؛ چ چهارم، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ ه.

صاحب اختیاری، بهروز؛ احمد شاملو شاعرشنانه‌ها و عاشقانه‌ها؛ چ دوم، انتشارات هیرمند، ۱۳۸۷.

محسنی، علی اکبر؛ «نشانه‌های استبداد از منظر شعر نزار قبانی»، نشریه ادبیات پایداری؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، س سوم، ش پنجم پاییز (۱۳۹۰) س سوم ش ششم بهار (۱۳۹۱)، ص ۴۲۹ – ۴۵۲.

محمدی، ابراهیم و بهنامفر، محمد و طبیبی‌نژاد؛ «اسطوره‌شکنی و اسطوره‌سازی رمانیک در شعر احمد شاملو»، ادب پژوهی؛ ش ۲۴ (۱۳۹۲)، ص ۱۰۵ – ۱۲۸.

۱۴۹



❖ فصلنامه مطالعات تطبیقی فارسی - عربی سال ۲، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۱